

اصل اولی در گفتار و رفتار معصوم (ع)

حسنعلی علی اکبریان*

چکیده

معصومان علیهم السلام دارای شئون تبیین دین، حکومت، قضا و شأن شخصی هستند. اگر گفتار یا رفتار آنان صادر از شأن تبیین دین باشد، حکم مستفاد از آن، حکم ثابت است، و اگر صادر از دیگر شئون باشد، حکم آن، موقتی و متغیر خواهد بود؛ گرچه می‌تواند با ملازمه بر احکام ثابتی از دین نیز دلالت کند. اگر شک داشتیم که گفتار یا رفتاری صادر از شأن تبیین دین یا دیگر شئون است، وظیفه چیست؟ چهار قول در این زمینه وجود دارد:

۱. انکار اصل اولی که مدرک آن «ابطال مدارک دیگر اقوال» است؛
۲. اصل اولی تغییر که مدرک آن «اصالت برائت» و «استصحاب عدم تشریح» است؛
۳. اصل اولی ثبات که مدرک آن «اطلاق مقامی گفتار و رفتار در صدر از شأن تبیین دین» و «ارتکاز متشرعه غیر مردوعه» است؛
۴. تفصیل بین موضوعات که یا وجود اصل اولی در برخی از موضوعات را انکار می‌کند، و یا در برخی از موضوعات، اصل اولی را اثبات و در برخی دیگر تغییر می‌داند، و مدرک آن «ترکیبی از مدارک اقوال دیگر» به انضمام قراین عامی در متغیر بودن برخی از موضوعات است. از دیدگاه نویسنده، اصل اولی ثبات صحیح است و معقول‌ترین تفسیر در قول تفسیر نیز به پذیرش اصل اولی ثبات بازمی‌گردد.

واژگان کلیدی: اصل اولی، ارتکاز متشرعه، گفتار و رفتار معصوم (ع)، اطلاق مقامی، ثبات.

* محقق و نویسنده.

گفتار و رفتار پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم علیهم السلام سنت و حجت است؛ اما بنا بر پذیرش وجود احکام متغیر در گفتار و رفتار آنان نمی‌توان بی‌محابا به هر روایتی تمسک کرد، و حکم مستفاد از آن را حکم ثابت دین انگاشت. فقیهان شیعه و سنی برای بازشناسی حکم ثابت از متغیر در روایات به بررسی منشأ صدور حدیث پرداخته‌اند. معصومان علیهم السلام (بنا بر اندیشه شیعه) دارای چهار شأن بوده‌اند: ۱. شأن تبیین دین؛ ۲. شأن حکومت؛ ۳. شأن قضا؛ ۴. شأن شخصی.

اگر گفتار و رفتار معصوم علیه السلام صادر از شأن تبیین دین باشد، حکم مستفاد از آن، حکم ثابت دین شمرده می‌شود، و اگر صادر از دیگر شؤون باشد، حکم متغیر خواهد بود. آری، گاه از احکام صادر از شأن حکومت، قضا، یا شأن شخصی می‌توان به دلالت التزامی یا با ملازمه، احکام ثابت اسلام را درباره آن موضوع، استظهار یا استنباط کرد. در این موارد، پیامبر(ص) و امامان معصوم علیهم السلام شأن تبیین دین خود را به صورت عملی در ضمن شأن حکومت یا قضای خود تجلی داده‌اند.

پرسشی که این مقاله به آن پاسخ می‌دهد، این است که در بسیاری از موارد، فقیه می‌داند گفتار و رفتار معصوم صادر از شأن رسالت و تبیین دین است و به مضمون آن فتوا می‌دهد؛ اما اگر در یک روایت، هیچ قرینه‌ای وجود نداشته که شأن صدور گفتار و رفتار معصوم(ع) را معین کند، آیا اصل اولی آن است که آن گفتار یا رفتار، صادر از شأن تبیین دین یا صادر از شأن حکومت و قضا و شخصی باشد. یا اصلاً در این زمینه اصل اولی نداریم.

اقوال در اصل اولی

احتمال‌های ممکن در اصل اولی عبارت است از اصل اولی تغییر، اصل اولی ثبات، تفصیل میان موضوعات، و انکار اصل اولی. هر یک از این احتمالات قائل نیز دارد. در این جا احتمالات یاد شده را به ترتیبی که بیان آن‌ها را آسان‌تر می‌کند، نقل و نقد می‌کنیم:

قول اول: انکار اصل اولی

برخی معتقدند: هیچ اصلی در این مسأله وجود ندارد، و از آن جا که میان فقیهان، اصلی که

بیش‌تر ادعا شده، اصل اولی ثبات است، غرض این قول نفی اصل اولی ثبات است. دلیل این قول ابطال ادله اصالت ثبات است.

یکی از صاحبان این قول، مدرک اصل اولی را اصالت اطلاق یا قاعده اشتراک دانسته، با ابطال این دو دلیل، قول خود را اثبات می‌کند. (هادوی تهرانی، ۱۳۷۸: ص ۳۶). از دیدگاه وی، اصالت اطلاق در موارد احتمال وجود قرینه ارتکازی جاری نیست، و متغیر بودن حکم در زمره قراین ارتکازی گفتار و رفتار است؛ پس با اطلاق نفی نمی‌شود. قاعده اشتراک نیز از دیدگاه وی با دو اشکال مواجه است. اول این که مدرک این قاعده فقط اصالت اطلاق است، و اصالت اطلاق نیز قید ارتکازی را نفی نمی‌کند، و دوم این که قاعده اشتراک در احکام متغیر هم جاری است؛ چرا که با تکرار شرایط، حکم نیز تکرار می‌شود، و با دلیل مشترک نمی‌توان یکی از مصادیق خود را به عینه اثبات کند.

نقد قول اول

۱. در ظاهر مقصود از اصالت اطلاق در کلمات ایشان اطلاق لفظی ادله احکام است.

در این باره باید گفت:

اولاً برای اثبات قاعده اشتراک، به اطلاق لفظی تمسک نشده است. ادله قاعده اشتراک عبارتند از اجماع، استصحاب، اطلاق مقامی (به بیان حضرت امام‌قدس سره)، ارتکاز متشرعه، جعل حکم شرعی به شکل قضیه حقیقیه، روایات، و چند دلیل متفرقه دیگر؛ ولی به اطلاق لفظی تمسک نشده است. (ر.ک: المرآغی: ج ۱، ص ۲۰؛ البجنوردی: ج ۲، ص ۴۰؛ المصطفوی، ۱۴۱۲ ق: ص ۴۱؛ الامام‌الخمينی، ۱۳۸۵: ج ۲، ص ۲۸؛ الشیرازی، ۱۴۱۴ ق: ص ۱۳۲؛ الفاضل‌اللنکرانی، ۱۴۱۶ ق: ج ۱، ص ۲۹۵).

ثانیاً نویسنده این مقاله نیز مانند صاحب این قول تمسک به ادله قاعده اشتراک را برای اثبات اصل اولی ثبات باطل می‌داند و آن‌ها را در نخستین دلیل اصل اولی ثبات مطرح و نقد خواهد کرد؛ اما اشکالی که به این تمسک خواهد کرد، با اشکالی که صاحب این قول به آن کرده، متفاوت است.

۲. دلیل این قول بر ابطال اصل اولی ثبات، متوقف بر این است که اصل اولی ثبات، هیچ دلیلی غیر از اطلاق لفظی و قاعده اشتراک نداشته باشد؛ در حالی که در این نوشتار، دو دلیل (دو دلیل آخر) برای اصل اولی ثبات تصحیح خواهد شد.

قول دوم: اصل اولی تغییر

این قول به دو بیان ارائه شده است: بیان اول، تغییر حکم را افاده می‌کند؛ ولی بیان دوم ثبات حکم را انکار می‌کند.

بیان اول

هر گاه شک داشتیم که حکم مستفاد از یک گفتار یا رفتار، ثابت است یا متغیر، اصل، در تغییر آن است. ابوحنیفه در دلیلی که از او برای این اصل بیان شده است می‌گوید:

و قال ابوحنیفه: یحمل علی الثانی (یعنی منصب الإمامة العامة) لأنه المتیقن (الأشقر، ۱۴۰۸ ق: ج ۱، ص ۴۳۸؛ به نقل از الإسنوی: ص ۱۵۶).

اگر نهی یا امری از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صادر شد، به قطع می‌دانیم که اطاعت از آن در زمان خودش لازم بوده است؛ چه از شأن حکومت صادر شده باشد، چه از شأن رسالت؛ اما لزوم آن برای زمان‌های بعد، متوقف بر صدور از شأن رسالت است؛ پس قدر متیقن آن، صدور از شأن حکومت است (ر.ک: علی اکبریان، ۱۳۷۷: ص ۱۳۵).

نقد بیان اول

مقصود از قدر متیقن در این بیان، اصالت براءت از تکلیف زاید است؛ یعنی شک داریم که آیا تکلیف مستفاد از روایت، شامل ما نیز می‌شود یا نه. اصالت براءت می‌گوید ما تکلیفی درباره آن نداریم. روشن است که اصالت براءت نمی‌تواند کاشف از شأن صدور گفتار و رفتار باشد؛ چرا که مفاد آن فقط بیان وظیفه عملی ما به آن حکم مشکوک است، و هیچ نگاهی به شأن صدور حدیث ندارد. به عبارت دیگر، قدر متیقن در این سخن، در حیطه اصول عملیه است، نه امارات. اصول عملیه کاشف از واقع نیستند، بر خلاف امارات که کاشفند (ر.ک: الکاظمی الخراسانی، ۱۴۰۹: ج ۴، ص ۴۸۱).

اگر گفته شود که میان عدم تکلیف ما با حکم روایت، و صدور آن از شأن حکومت ملازمه است، خواهیم گفت: اصالت براءت، مانند دیگر اصول عملیه نمی‌تواند لوازم غیر شرعی خود را اثبات کند (ر.ک: الهاشمی، ۱۴۱۷ ق: ج ۶، ص ۱۷۵).

بیان دوم

اصل اولی در گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عدم صدور از شأن رسالت و تبیین دین است. این بیان، برخلاف بیان اول، صدور روایت از شأن حکومت را اثبات نمی‌کند؛

زیرا در این صورت، اصل مثبت می‌شود؛ بلکه صرفاً صدور از شأن رسالت را نفی می‌کند. دلیل این بیان، استصحاب عدم تشریح است. شهید ثانی رحمه الله ضمن بیان فروض محتمل در این مسأله می‌گوید:

و إذا أمکن حمل فعله (ص) علی العبادۀ أوالعادة، ففی حمله علی العادة لأصالة عدم التشریح، أوالعبادۀ لآنه بعث لبيان الشرعیات، خلاف (الشهید الثانی، ۱۳۶۱: ص ۲۳۶).

مقصود او از اصالت عدم تشریح، استصحاب عدم تشریح است. تشریح، عملی است که شارع، آن را در زمان رسول الله (ص) و به وسیله آن حضرت انجام داده است. اگر در تشریح بودن یک گفتار یا رفتار حضرت شک کنیم، می‌گوییم: پیش از صدور آن، هیچ تشریحی از سوی حضرت در آن باره نشده بود، اکنون تردید داریم که آیا به وسیله این گفتار یا رفتار، تشریحی در دین تحقق یافت یا خیر، و از آنجا که تشریح، امری وجودی است، تا زمانی که وجود آن احراز نشود، اصل، عدم آن است.

نقد بیان دوم

۱. همان‌گونه که درباره صدور حکم از شأن رسالت، اصالت عدم جاری می‌شود، درباره صدور از شؤون دیگر نیز اصالت عدم جاری می‌شود، و این، با علم اجمالی به صدور از یکی از این شؤون منافات دارد؛ پس این اصول با یکدیگر تعارض می‌کنند.

۲. جریان استصحاب عدم تشریح (فی حدّ نفسه و با قطع نظر از تعارض مذکور) مبتنی بر این است که اماره و دلیلی بر صدور از شأن رسالت نداشته باشیم؛ پس صحّت این دلیل متوقف بر بطلان ادله اصل اولی ثبات است.

قول سوم: اصل اولی ثبات

این قول معتقد است: اصل در گفتار و رفتار معصومان علیهم السلام این است که صادر از شأن رسالت و تبیین دین باشد؛ پس هر جا بر متغیر بودن حکم قرینه‌ای وجود نداشت، این اصل ثبات حکم را اثبات می‌کند.

ادله‌ای که برای این قول مطرح می‌شود، به دو دسته کلی قابل تقسیم است: اول ادله‌ای که برای قاعده اشتراک نیز آورده شده است، و دوم، ادله‌ای که به طور مستقیم به اصل اولی ثبات نظر دارد.

قاعده اشتراک قاعده‌ای است که می‌گوید: هر حکمی که برای مخاطبان معصومان علیهم السلام وجود داشته، برای همگان و در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد و همه

مردم در آن حکم مشترکند. پنج دلیل نخست، همگی از ادله قاعده اشتراکند که در این جا با رویکرد استدلال به آنها برای اثبات اصل اولی ثابت، و مجموعاً به صورت دلیل اول مطرح می‌شوند و شش دلیل بعدی به طور مستقیم برای اثبات اصل اولی ثابت ارائه شده‌اند. نقد هر یک از این ادله به صورت مستقل و پس از هر دلیل ارائه می‌شود.

دلیل اول: ادله قاعده اشتراک

این دلیل با استناد به ادله قاعده اشتراک، اصل اولی ثابت را نیز اثبات می‌کند. مهم‌ترین ادله قاعده اشتراک عبارتند از:

۱. روایات: مانند روایت امام صادق (ع):

حلال محمد حلالٌ أبداً إلى يوم القيامة، و حرامه حرامٌ أبداً إلى يوم القيامة، لا يكون غيره و لا يجيء غيره، و قال علي عليه السلام ما أخذ ابتدع بدعة إلا ترك بها سنة (الكليني، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹).

۲. اطلاق مقامی ادله احکام: مقامی که معصوم علیه السلام در آن، حکم را بیان کرده، مقام تشریح است، و غایتی نیز برای حکم در لفظ نیاورده، و عرف از این دو نکته، استمرار حکم را برای آیندگان برداشت می‌کند (الإمام الخميني، همان: ج ۲، ص ۲۸).

۳. ارتکاز مسلمانان: عموم مسلمانان در ذهن خود چنین معتقدند که حکم خدا در یک موضوع برای همگان یکسان است؛ پس اگر در یک روایت، حکمی برای مردم مخاطب معصوم علیه السلام ثابت شد، برای ما نیز ثابت می‌شود (البجنوردی، همان: ج ۲، ص ۵۵؛ الفاضل اللنکرانی، همان: ج ۱، ص ۲۹۸).

۴. تشریح به شکل قضیه حقیقیه: احکام شرعی به شکل قضیه حقیقیه تشریح شده است، نه خارجیه؛ پس دلالت بر این دارد که موضوع حکم برای هر کس در هر زمانی محقق شد، حکم آن نیز ثابت می‌شود (الإمام الخميني، همان: ج ۲، ص ۲۸؛ البجنوردی، همان: ج ۲، ص ۶۲؛ المصطفوی، همان: ص ۴۱؛ الشیرازی، همان: ص ۱۳۱).

۵. استصحاب: اگر حکمی در زمان معصومان علیهم السلام ثابت بود، و شک کردیم که آیا برای زمان‌های بعد نیز ثابت است یا نه، مقتضای استصحاب آن حکم، بقای آن است (المراغی، ۱۴۱۸: ج ۱، ص ۲۲؛ البجنوردی، همان: ج ۲، ص ۴۰؛ المصطفوی، همان: ص ۴۲؛ الفاضل اللنکرانی، همان: ج ۱، ص ۲۹۷).

نقد

۱. هر یک از این پنج دلیل، به فرض که بتواند قاعده اشتراک را اثبات کند نمی‌تواند اصل اولی ثبات را اثبات کند؛ زیرا در همه آن‌ها فرض شده است که فلان حکم در زمان معصومان علیهم‌السلام حکم اسلام بود؛ آن گاه بقای آن را برای زمان‌های بعد اثبات می‌کند؛ در حالی که در مسأله ما، فرض بر این است که نمی‌دانیم آیا فلان حکم در زمان معصومان علیهم‌السلام حکم اسلام بوده است یا حکم حکومتی یا قضایی، و روشن است که هیچ یک از این ادله نمی‌تواند این شک را مرتفع سازد.

۱۸۹

قیس

۲. دلیل ششم و هفتمی که برای اصل اولی ثبات خواهیم آورد، عبارت از اطلاق مقامی گفتار و رفتار معصوم علیهم‌السلام در صدور از شأن تبیین دین، و ارتکاز مسلمانان در ثبات حکم است. این دو دلیل نباید با دلیل دوم و سوم که برای قاعده اشتراک (با همین دو نام) بیان شد، خلط شود.

۳. بر استدلال به تک تک این پنج دلیل برای اثبات اصل اولی ثبات اشکال‌های دیگری نیز - غیر از آنچه بیان شد - وارد است که به دلیل اختصار از بیان آن خودداری می‌شود (ر.ک: علی اکبریان: معیارهای بازشناسی حکم ثابت از متغیر، غیر منتشر).

دلیل دوم: شرافت منصب نبوت بر منصب امامت و قضا

از میان مناصب سه‌گانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم (نبوت، حکومت، قضا) منصب نبوت شریف‌تر است و این اشرفیت اقتضا می‌کند در مقام شک در صدور سخن از یکی از مناصب، آن را بر منصب نبوت حمل کنیم. اسنوی پس از بیان مناصب سه‌گانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌گوید:

ان ماورد بلفظ یحتمل رده الی المناصب الثلاث یحمل الشافعی علی التشریح العام، لانه الغالب من احواله صلی الله علیه و آله وسلم و لانه المنصب الاشرف و... (الاسنوی: ۱۵۳، به نقل از الاشقر، همان: ج ۱، ص ۴۳۸).

او در این سخن، دو دلیل برای اصل اولی ثبات ذکر کرده است:

۱. تعلیل به غالب بودن منصب نبوت بر مناصب دیگر که آن را در دلیل سوم نقد خواهیم کرد؛
۲. اشرف بودن منصب نبوت بر مناصب حکومت و قضا که الان فقط به نقد این دلیل می‌پردازیم.

نقد

استدلال به اشرف بودن منصب نبوت برای اثبات صدور کلام از آن منصب، باطل است؛

زیرا اشرف بودن نبوت درمقایسه با حکومت و غیر آن، اشرفیت ذاتی است و به عالم واقع و ثبوت مربوط می‌شود؛ در حالی که سخن ما در مقام اثبات و شناخت شأن صاحب حدیث است. چه بسا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم سخنی را از شأن حکومت بگوید و در عین حال، شأن نبوت او اشرف از شأن حکومت او باشد. اشرف بودن شأن نبوت هیچ وجه اثباتی و کاشفیتی برای شناخت شأن صاحب حدیث ندارد (ر.ک: علی اکبریان، ۱۳۷۷: ص ۱۲۹).

دلیل سوم: حمل فرد مشکوک بین کلی غالب و نادر بر غالب

این دلیل میان شیعه و سنی مشترک است. شهید اول رحمه الله می‌گوید:
حمله علی الافتاء اولی لأن تصرفه علیه السلام بالتبلیغ اغلب و الحمل علی الغالب اولی من النادر (الشهید الاول: ج ۱، ص ۲۱۵ و ۲۱۶).

شهید ثانی نیز می‌گوید:

و اقلیة تصرفه بالتبلیغ یرجح الاول ترجیحاً للغالب علی النادر (الشهید الثانی، همان: ص ۲۴۱ و ۲۴۲).

میرزای قمی نیز می‌گوید:

ان التصرف بالتبلیغ اغلب فلا بد من الحمل علیه (میرزای قمی: ص ۴۹۴).

از شافعی و مالک نقل شده است:

مذهب مالک و الشافعی فی الاحیاء ارجح، لأن الغالب فی تصرفه صلی الله علیه و آله وسلم الفتیا والتبلیغ والقاعدة أن الدائر بین غالب والنادر اضافته الی الغالب اولی (القرافی: ج ۱، ص ۲۰۵).

محمد سلیمان الاشقر نیز در بحثی، مشابه همین دلیل را می‌پذیرد:

اذا تردد الفعل بین أن ینبأ دنیویاً او دینیاً، حمل علی الدینی لأنه الأكثر من افعاله صلی الله علیه و آله و سلم (الاشقر، همان: ج ۱، ص ۲۴۸).

نقد

ملاحظه می‌شود که دلیل حمل فرد مشکوک بر غالب، مورد توجه فقیهان شیعه و سنی بوده است؛ اما باید دید مبنای اعتبار چنین دلیلی چیست. تمسک فقیهان سنی به این دلیل به نکته افاده ظن است و آن را مانند سایر ادله ظنی، چون قیاس، معتبر می‌دانند.

میرزای قمی رحمه الله نیز به دلیل اعتقاد به انسداد باب علم و علمی، مطلق ظن را حجت می‌داند؛ اما شهید اول و ثانی - رحمهم الله - که مطلق ظن را حجت نمی‌دانند، مبنایی برای اعتبار این دلیل ندارند (ر.ک: المظفر، ۱۴۰۵ ق: ج ۲، ص ۱۶)، مگر این که مقصود شهید ثانی اطلاق مقامی (دلیل ششم اصل اولی ثبات) باشد.

دلیل چهارم: حمل روایت بر صدور از شأن نبوت فایده بیش‌تری دارد

از جمله ادله‌ای که به شافعی نسبت داده می‌شود، این است که اگر روایت را صادر از شأن رسالت بدانیم، فایده بیش‌تری خواهد داشت. اسنوی از شافعی می‌گوید:
و لأنّ الحمل علیه اکثر فائدة فوجب المصیر الیه (الاسنوی، همان).

در ظاهر، مقصود استدلال مذکور این است که اگر به‌طور مثال، روایت «من احیا ارضا میتة فیهی له» را صادر از شأن حکومت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدانیم، جواز احیای زمین و مالکیت مترتب بر آن فقط در زمان حضرت و با اذن حاکم، ثابت می‌شود؛ اما اگر آن را صادر از شأن رسالت بدانیم، نه جواز احیا و مالکیت زمین، متوقف بر اذن حاکم خواهد بود و نه مخصوص آن زمان؛ پس حمل روایت بر شأن رسالت، فایده بیش‌تری دارد و این فایده بیش‌تر واجب می‌کند که روایت را بر آن حمل کنیم.

نقد

۱. استفاده حکم بیش‌تر از یک روایت، فرع آن است که در رتبه پیشین، حجیت و دلالت و جهت صدور آن بر حکم مذکور اثبات شده باشد؛ در حالی که استدلال یاد شده می‌خواهد از راه حکم، شأن صدور حدیث را اثبات کند (ر.ک: علی اکبریان، همان: ۱۳۰).
۲. نسبت میان دو حکمی که بنابر اختلاف شأن صدور روایت احیای زمین به دست می‌آید، تباین است نه اقل و اکثر؛ چرا که در دوران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیز ماهیت این دو حکم متفاوت بوده است.

دلیل پنجم: اطلاعات و عموماتی که همه گفتار و رفتار پیامبر(ص) را حجت می‌کند

شہید ثانی(ره) درباره دلالت فعل معصوم(ع) می‌گوید:
و اذا مکن حمل فعله صلی الله علیه وآله وسلم علی العبادۃ او العادۃ، ففی حمله علی العادۃ لاصالۃ عدم التشریع او العبادۃ لانه(ص) بعث للبیان الشرعیات خلاف... و عندنا ذلک کله محمول علی الشرعی لعموم أدلة التأسی (الشہید الثانی، همان: ص ۲۳۶).

نقد دلیل پنجم

در آیات تأسی به دلیل مناسبات حکم و موضوع می‌فهمیم که مقصود از لزوم تأسی در دایره احکام، خصوص احکام ثابت اسلام است، نه احکام حکومتی که موقت است؛ پس

تمسک به این آیات برای اثبات ثابت بودن آن احکام، مانند تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است (ر.ک: علی اکبریان، همان: ص ۱۳۴ - ۱۳۲).

دلیل ششم: اطلاق مقامی دلیل در صدور حکم از شأن تبیین دین

دلیلی که نویسنده در کتاب درآمدی بر قلمرو دین برای اصل اولی ثبات آورده، عبارت است از اطلاق مقامی ادله احکام در صدور از شأن تبیین دین. توضیح این دلیل نیازمند بیان مقدماتی است:

۱. مسلمانان زمان پیامبر اکرم (ص) (پس از بعثت) نخستین شأنی را که از حضرت شناختند، شأن رسالت بود. پس از هجرت نیز این شأن بارزترین شأن حضرت بود؛ به گونه‌ای که هر آن چه انجام می‌داد یا می‌گفت، از سوی مسلمانان ثبت و ضبط، و سنت اسلام شناخته می‌شد؛ یعنی در ارتکاز مسلمانان این بود که همه گفتار و رفتار حضرت بیان دین است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

۲. وجود چنین ارتکازی، رسول خدا را وامی‌داشت تا هر گاه رفتار (و به ویژه گفتار) وی صادر از شأن رسالت نباشد، برای جلوگیری از خطای احتمالی مسلمانان، دین نبودن آن را بیان کند؛ به ویژه با توجه به این که مسلمانان می‌کوشیدند تمام گفتار و رفتار پیامبر را برای یکدیگر نقل کنند، و این نقل‌ها را به دلیل خاتمیت، به دست نسل‌های آینده برسانند؛ پس صداقت در رسالت اقتضا می‌کند که از این خطا جلوگیری شود.

۳. این دو مقدمه (بنابر مکتب تشیع) برای اهل بیت حضرت نیز صادق است؛ بلکه در گفتار رسیده از امام حسین علیه السلام به بعد که شأن رسمی و ظاهری حکومت نداشتند؛ به ویژه در روایات امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که بیانگر دیدگاه اهل بیت در برابر مذاهب و فتاوی اهل سنت بود.

شاهد ارتکاز یاد شده

اموری را می‌توان شاهد یا منشأ این ارتکاز بر شمرد:

۱. نزول آیاتی که حضرت را الگو، مطاع و اسوه معرفی می‌کند و بیان ادیبان وحی

می‌شمارد؛ مانند:

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر (۵۹): ۷). لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

(احزاب (۳۳): ۲۱). أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ (نساء (۴): ۵۹). مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم (۵۳): ۳ و ۴). وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل (۱۶): ۴۴).

آیات پیش گفته این انتظار را در مخاطبان ایجاد کرد که برای تبیین دین، منتظر گفتار و رفتار حضرت باشند، و نیز همه گفتار و رفتار او را نشأت گرفته از وحی بدانند و آن را اسلام به شمار آورند.

۲. وجود نقل‌هایی که از چنین ارتکازی در موضوعات گوناگون گزارش می‌دهد؛ مانند:

أ. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در عرفات وقوف کرد، در سمت چپ کوه ایستاد.

مردم به جایی که ناقه حضرت ایستاد، هجوم آوردند تا در کنار آن وقوف کنند. رسول الله (ص)

ناقه خود را از آن جا راند و فرمود: ای مردم! موقف، فقط مکان پای ناقه من نیست...

(حر عاملی: ج ۱۰، ص ۱۳، ح ۱).

دلالت این روایت بر وجود ارتکاز در عبادات روشن است.

ب. ابن اسحاق از مردانی از بنی سلمه نقل می‌کند که حباب بن منذر بن جموح در روز بدر به پیامبر

گفت: آیا این منزل، منزلی است که خدا معین کرده، به گونه‌ای که حق تقدّم و تأخر از آن را

نداریم یا از رأی و فکر شخص شما است؟ پیامبر فرمود: از رأی و فکر من است؛ آن‌گاه حباب

گفت: این منزل جایگاه خوبی نیست. مردم را حرکت بده تا به نخستین آب برسیم... (ابن هشام:

ج ۲، ص ۲۳۲).

در این نقل (به فرض صحّت سند) گرچه میان وحیانی بودن و جزء دین ثابت اسلام بودن

فرق است و سؤال حباب بیش از ارتکاز اولی را اثبات نمی‌کند می‌توان ادعا کرد که همین

ارتکاز وحیانی بودن همه افعال و گفتار رسول، مؤید ارتکاز مذکور در مقدمه اول دلیل است.

ج. ابان احمر گفت: بعضی از اصحاب ابوالحسن علیه السلام درباره طاعون سؤال کرد که شهری را

مبتلا کرده است. آیا می‌توانم از آن جا نقل مکان کنم؟ حضرت فرمود: بله. گفت: طاعون در

روستا است و من هم در آن روستا هستم. آیا می‌توانم از آن خارج شوم؟ حضرت فرمود: بله.

گفت طاعون در خانه است و من هم در خانه هستم. آیا می‌توانم از آن خارج شوم؟ حضرت

فرمود: بله. گفتم: ما حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را نقل می‌کنیم که فرمود: فرار از

طاعون مانند فرار از جنگ است. حضرت فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این

سخن را در جایی گفت که مردم در مرزهای کنار دشمن بودند و به طاعون مبتلا شدند؛ آن‌گاه

خانه‌های خود را خالی کرده، از آن جا گریختند. رسول خدا این سخن را درباره آنان گفت

(صدوق، ۱۳۶۱: ج ۶، ص ۱۲۲).

در این روایت روشن است که سؤال کننده گفتار نبوی را حکم ثابت دین می‌دانسته؛ بدین سبب آن را به چند شکل از امام پرسیده است تا مطمئن شود.

د. محمد بن مسلم و زراره از امام باقر علیه السلام درباره خوردن گوشت الاغ اهلی پرسیدند. امام فرمود: رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در روز خیبر از آن نهی کرد، و این نهی بدان سبب بود که الاغ وسیله باربری آنان بود؛ وگرنه حرام، چیزی است که خدا آن را در قرآن حرام کرده است (حر عاملی: ج ۱۶، ص ۳۲۲).

روشن است که زراره و محمد بن مسلم با ذهنیت ثبات حکم این سؤال را از امام باقر (ع) پرسیده‌اند. ۳. تفکیک میان حکم ثابت و متغیر در آن زمان مشکل بود؛ چرا که آنان برای نخستین بار با این احکام مواجه می‌شدند. مشکل بودن تفکیک میان حکم ثابت و متغیر سبب می‌شد (گرچه به خطا) همه گفتار و رفتار معصومان علیهم السلام (به‌ویژه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) را ثابت و جزء دین بدانند.

۴. شأن حکومت و قضا برخلاف دیگر شئون (مانند کشاورزی و شأن شخصی و...) از دیدگاه قرآن، شأن دینی است و این را حتی سکولارها هم به مسلمانان نسبت می‌دهند (ر.ک: عبدالرازق: ص ۱۴۵). دینی بودن این دو شأن به روایات صادر از این دو شأن در ذهن مسلمانان رنگ ثبات (گرچه به خطا) می‌زند.

۵. حکم حکومتی و قضایی مانند حکم ثابت دین برای مردم آن زمان لازم‌الاتباع بوده است؛ پس تفکیکی میان این دو قائل نبودند، و ناخودآگاه همه آن‌ها را جزء دین می‌دانستند. ۶. ارتکاز فقیهان نیز (به‌ویژه فقیهان متقدم) ثبات‌انگاری همه گفتار و رفتار معصومان علیهم السلام بوده است و این ارتکاز فقیهان متقدم، کاشف از ارتکاز متشرع است (ر.ک: الشهید الصدر: الحلقة الثانیة والثالثة، مبحث الاجماع).

تذکر چند نکته درباره دلیل ششم

۱. تک‌تک این شواهد، دلیل بر وجود ارتکاز نیستند؛ بلکه مجموع آن‌ها کاشف از آن است. در کشف ارتکاز تاریخی، تجمیع ادله‌ای که به تنهایی حجّت نیستند می‌تواند مفید باشد؛ گرچه در اثبات حکم شرعی قائل به عدم حجّت تجمیع ادله لاجتّ باشیم.
۲. ارتکاز یاد شده گرچه فی حدّ نفسه غلط است، وجود آن گرچه به خطا، برای اطلاق مقامی کافی است.

۳. شدت نفوذ ارتکاز در عبادات، بیش‌تر از غیرعبادات است؛ ولی شواهد یاد شده، وجود آن را در غیر عبادات نیز ثابت می‌کند.

۴. اگر دلیل معتبری، روایتی خاص یا روایات یک موضوع را از دایره این ارتکاز خارج کرد، باز اطلاق مقامی در دیگر موضوعات باقی است؛ برای مثال، اگر خود امام‌علیه السلام موضوع تعیین مقدار جزیه را به دست حاکم اسلامی دانست روایات این موضوع به قرینه این سخن، از تحت اصل اولی ثابت خارج می‌شوند. (کلینی، همان: ۳، ۵۶۶؛ صدوق، من لایحضر الفقیه، ج ۲، ص ۵۰؛ طوسی: تهذیب الاحکام: ج ۴، ص ۱۱۷)

۱۹۵

دلیل هفتم: ارتکاز متشرعه غیر مردوعه

قبس

اولی در گفتار و رفتار معصوم (ع)

در دلیل ششم توضیح داده شد که مسلمانان زمان نص (مسلمانان زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و شیعیان دوران امامان علیهم السلام)، هر حکمی را که از گفتار و رفتار معصومان علیهم السلام به دست می‌آمد جزء دین و ثابت می‌پنداشتند، مگر این که خلاف آن برایشان روشن می‌شد، و با تأکید بر این ارتکاز، در تک‌تک روایاتی که خالی از قرینه تغییر است، اطلاق مقامی جاری می‌شود. در دلیل هفتم می‌گوییم: ارتکاز ثبات حکم در ذهن مسلمانان، یا ناشی از تشریح آنان یا ناشی از عقلایی و عرفی بودنشان است. در حالت اول، شواهد یاد شده در دلیل ششم، اتصال آن را به زمان معصوم علیه السلام اثبات می‌کند، و در حالت دوم، این ارتکاز به انضمام عدم ردع، حجت خواهد بود.

بله، بنابر هر دو حالت، هر گاه دلیل معتبری، یک حکم یا احکام یک موضوع را متغیر دانست، ارتکاز ثبات در آن، معتبر نخواهد بود؛ ولی هنوز در دیگر احکام، و در دیگر موضوعات معتبر است.

تفاوت دلیل هفتم با دلیل ششم در این است که دلیل هفتم، یکباره اصل اولی ثبات را اثبات می‌کند؛ ولی دلیل ششم در یک‌یک روایات به صورت مستقل جاری می‌شود. بی‌شک بحث از این دو دلیل برای اثبات اصل اولی ثبات، مباحث بسیاری را به دنبال دارد که مطرح کردن آن‌ها در مجال این مقاله نمی‌گنجد، و نویسنده، آن‌ها را در کتاب معیارهای بازشناسی حکم ثابت از متغیر در روایات که هنوز منتشر نشده، بیان کرده است.

قول چهارم: تفصیل میان موضوعات

این قول معتقد است: اصل اولی واحدی وجود ندارد که در همه موضوعات جاری باشد؛

بلکه باید هر موضوعی را جداگانه مطالعه کرد. این قول را می‌توان به دو قول زیرمجموعه، تقسیم کرد:

۱. در برخی موضوعات، اصل اولی داریم، و در برخی موضوعات، اصل اولی نداریم.

۲. در برخی از موضوعات، اصل اولی، ثابت است، و در برخی دیگر، اصل اولی، تغییر.

علت این که دو قول مذکور، پس از اقوال پیشین نقل شد، این است که در توضیح آن از ادله اقوال پیشین کمک گرفته شود.

مستند قول اول: اگر در دلیل ششم اصل اولی ثابت، ارتکاز مسلمانان را فقط در برخی از موضوعات بپذیریم، برای مثال بگوییم: ما فقط می‌دانیم که مسلمانان، گفتار و رفتار معصوم (ع) را در موضوع عبادات از شأن تبیین دین می‌دانستند یا در دلیل هفتم آن بگوییم: ما فقط می‌دانیم که مسلمانان، حکم مستفاد از گفتار و رفتار معصوم (ع) را در موضوع عبادات ثابت می‌دانستند، در این حالت اطلاق مقامی و ارتکاز مشرع، اصل اولی ثبات را فقط در دایره آن موضوع اثبات می‌کند. در غیر آن موضوع نیز به دلیل قول دوم تمسک، و اصل اولی در آن انکار می‌شود.

مستند قول دوم: اگر دلیل معتبری (مانند آنچه درباره تعیین مقدار جزیه گفته شد)، احکام یک موضوع را از دایره اصل اولی ثابت خارج کند، اصل اولی در احکام آن موضوع را به اصل اولی تغییر تبدیل می‌کند، و در نتیجه، قول تفصیل میان این موضوع و موضوعات دیگر پدید می‌آید.

نقد قول چهارم

۱. **مستند قول اول**، به فرضی صحیح است که شواهد ارتکاز ثبات را که در دلیل ششم و هفتم اصل اولی ثبات گفته شد، نپذیریم، و بنابر پذیرش آن، این قول باطل خواهد شد.

۲. **مستند قول دوم**، در واقع قول به تفصیل در مقابل اصل اولی ثبات نمی‌سازد؛ بلکه بازگشت آن به همان اصل اولی ثبات است؛ چرا که اصل اولی ثبات را در همه موضوعات می‌پذیرد، مگر این که دلیل معتبری احکام یک موضوع را از شمول آن خارج کند.

از دیدگاه نویسنده، نزدیک‌ترین قول به صواب، قول سوم است، و مستند قول دوم از زیرمجموعه قول چهارم را می‌پذیرد، اما این قول، قول به تفصیل در مقابل قول سوم نیست.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

١. ابن هشام، السيرة النبوية، دار احياء التراث العربی.
٢. الاسنوی، عبدالرحیم، التمهید فی تخريج الاصول علی الفروع.
٣. الاشقر، محمد سلیمان، افعال الرسول و دلالتها علی الاحکام الشرعیه، مؤسسة الرساله، الطبعة الثانية، بیروت، ١٤٠٨ ق.
٤. البجنوردی، القواعد الفقهیه، مكتبة البرهان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ١٣٥٥ ش.
٥. الحر العاملی، وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
٦. الحسینی المراغی، عبدالفتاح، العناوین، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ١٤١٨ ق.
٧. الحسینی الشیرازی، محمد، الفقه، کتاب القواعد الفقهیه، الطبعة الاولى، ١٤١٤ ش.
٨. الشهيد الاول، ابی عبداللہ محمد بن مکی العاملی، القواعد والفوائد فی الفقه و الاصول والعربیہ، تحقیق عبدالهادی الحکیم، مكتبة المفید، قم.
٩. الشهيد الثاني، زین الدین بن علی العاملی، تمهید القواعد، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، اول، ١٣٦١ ش.
١٠. الصدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول، مؤسسة النشر الاسلامی، قم.
١١. الصدوق، محمد بن علی الحسین بن بابويه القمی، معانی الاخبار، تصحیح علی اکبر الغفاری، انتشارات اسلامی، ١٣٦١ هـ. ش.

۱۲. —، من لا يحضره الفقيه، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
۱۳. الطوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، تهذيب الاحكام، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
۱۴. عبدالرازق، علي، الاسلام و اصول الحكم، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، بيروت، اول.
۱۵. علي اكبريان، حسن علي، درآمدی بر قلمرو دين، پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامي، ۱۳۷۷ ش.
۱۶. الفاضل اللكراني، محمد، القواعد الفقهية، مؤسسة الكلام، مطبعة مهر، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ ق.
۱۷. القرافي، شهاب الدين ابن العباس احمد بن ادريس عبدالرحمن الصنهاجي، الفروق، دارالمعرفة، بيروت.
۱۸. القمي: ميرزا ابوالقاسم، مكتبة العلمية الاسلامية، تهران.
۱۹. الكاظمي الخراساني، محمد علي، فوائد الاصول، مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۲۰. الكليني، ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، الاصول من الكافي، دارالكتاب الاسلاميه، چاپخانه حيدري، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۲۱. المصطفوي، محمد كاظم، القواعد مؤسسة النشر الاسلامي، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ ش.
۲۲. المظفر، محمدرضا، الاصول الفقه، نشر دانش اسلامي، ۱۴۰۵ ش.
۲۳. الموسوي الخميني، روح الله، الرسائل، المطبعة العلمية، قم، ۱۳۸۵ ش.
۲۴. هادوي تهراني، مهدي، مكتب و نظام اقتصادي اسلام، مؤسسه فرهنگي خانه خرد، اول، ۱۳۷۸ ش.
۲۵. الهاشمي، محمود، بحوث في علم الاصول، مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامي، مطبعة فرودين، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۷ ق.